

نقدی بر کتاب «استنباط حکم اخلاقی از سیره و عمل معصوم»

روح الله شهریاری*

چکیده

این پژوهش با هدف بررسی نقادانه کتاب استنباط حکم اخلاقی از سیره و عمل معصوم؛ دشواری‌های نظری و ملاحظات روش شناختی انجام شده است. کتاب دارای محاسن فراوانی است و تتبیع خوبی در بیان نمونه‌ها و مصاديق رفتارهای امامان معصوم انجام شده است اما دارای اشکالات اساسی نیز می‌باشد. از جمله اینکه به لحاظ شکلی و نیز ساختاری دقت نظرهای لازم اعمال نشده است به گونه‌ای که از نظم منطقی و ساختاری منسجم، متناسب با هدف نویسنده برخوردار نیست؛ بعلاوه دارای اشکالات نگارشی قابل توجهی است. به لحاظ محتوایی نیز دارای برخی کاستی‌ها است. نقل روایات ضعیف و در برخی موارد خلاف عقل، بیان وجه جمع‌های نه چندان موجه در حل چالش‌ها، شتابزدگی در بیان چالش‌ها و تناقصات ظاهری در رفتار معصومان بدون بررسی لازم، نسبت دادن فراموشی و سهو به پیامبر اکرم و پاپشاری برآن، بهره گیری از منابع حدیثی نامعتبر و همپوشانی قواعد مطرح شده با یکدیگر از جمله این موارد است.

واژگان کلیدی

نقد، استنباط، حکم اخلاقی، سیره معصوم.

roohollah127@gmail.com
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۲۵

*. دانشجوی دکتری مدرسی اخلاق اسلامی دانشگاه معارف اسلامی.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۱/۱۸

مقدمه

میراث بزرگ پیشوایان مسلمانان، انگیزه نیرومندی جهت تبع و بارور ساختن معارف دینی و ارائه راه حل برای نیازهای جامعه دینی در ابعاد مختلف فراهم آورده است. بدین جهت این میراث گرانقدر همواره مورد توجه همه مسلمانان اعم از اندیشمندان و غیر اندیشمندان و نیز پیروان مذاهب مختلف بوده است. عالمان مسلمان به دنبال ترسیم خطوط سیره مصصومان^۱ در ابعاد و شئون مختلف زندگی آنها بوده‌اند و عوام نیز برای عمل به سیره مصصومان^۲ همواره در صدد مطالعه آثار و احوال آنها برآمده‌اند. با وجود این، استفاده از سیره مصصومان^۳ باید روشنمند انجام شود تا مقاصد رفتار آنها دریافته شود. صرف بیان اینکه در باب موضوعی خاص، رفتاری جزئی متناسب با آن از مصصوم^۴ نقل شود کافی نیست؛ بلکه باید پراکندگی‌های رفتاری به هم پیوند خورده و الگوی رفتار مصصومان^۵ کشف شود تا یقین لازم جهت تأسی به آن فراهم آید.

در این میان، به کارگیری یک اسلوب جهت ارائه الگوی رفتاری امامان مصصوم^۶، از یک جهت دشوارتر از شناخت مقاصد کلامی آنها است؛ چراکه رفتار، یک پدیده بی‌لسان و صامت است و دشواری‌های خاص خود را می‌طلبد تا موارد عام و قابل تأسی از آن نسبت به موارد قابل تأثیر و در حقیقت غیرقابل تأسی معلوم گردد. این نکته علی رغم اهمیتش در حوزه اخلاق اسلامی، برخلاف دیگر شاخه‌های علم دینی مانند فقه و حتی تاریخ‌نگاری، چندان مورد توجه و اهتمام نبوده است؛ به‌گونه‌ای که هر فرد عالم و عامی باکمترین دقت نظری از سیره مصصومان^۷ جهت الگوگیری توصیه‌هایی ارائه می‌دهد. به عبارت دیگر بر خلاف حوزه‌های دیگر، در اخلاق اسلامی شاهد یک نوع خامفروشی از سیره مصصومان^۸ چه در قول و چه در فعل حتی در سطح عالمان و محققان هستیم. این درحالی است که در استفاده از یک نقل از مصصوم، عالمان دانش فقه هیچ گاه به خود اجازه نمی‌دهند بدون بررسی فنی و عالمنه در ابعاد مختلف آن، حکمی را به امام مصصوم^۹ نسبت دهند و در این راه پروایی از اینکه برای استنباط یک فرع فقهی جزئی، بررسی‌هایی به حجم یک کتاب انجام دهند، ندارند؛ بلکه این کار را صواب می‌شمارند. این کم توجهی در حوزه اخلاق اسلامی برخی محققان و عالمان حوزوی را برآن داشته است تا قدمی در این راه بردارند.

در همین راستا فاضل ارجمند حجت‌الاسلام دکتر محمد عالم‌زاده نوری در پژوهشی به دنبال یافتن قواعدی جهت روشنمند کردن استفاده از سیره مصصوم^{۱۰} در حوزه اخلاق برآمده است و کتاب «استنباط حکم اخلاقی از سیره و عمل مصصوم^{۱۱}» را تألیف نموده است که در جای خود به جهت فتح بابی که صورت گرفته، در خور تقدیر است. این کتاب با همه محسن خود، گامی ابتدایی در

حوزه روشنمندسازی استفاده از سیره معصومان ﷺ در حوزه اخلاق است؛ لذا باید به دنبال قدمهای دیگر و بلکه استوارتری در این زمینه باشیم. نویسنده علی رقم تبع خوبی که در بیان مصاديق سیره معصومان ﷺ انجام داده، مرتکب خطاهایی شده است.

هدف این نوشتار مواجهه انتقادی و بررسی نقادانه این کتاب است. در همین راستا ابتدا به معرفی مختصر کتاب پرداخته می‌شود و در ادامه اشاره‌ای به محاسن کتاب می‌شود و در آخر به ملاحظات و اشکالاتی که به نظر نگارنده می‌رسد در دو قسمت شکلی و محتوایی پرداخته می‌شود. هدف نگارنده این است که اولاً این کتاب مورد توجه بیشتر اهل علم قرار گیرد و ثانياً راهی جهت گام‌های استوارتر فراهم آید. به همین‌جهت نگارنده پیش‌پیش از نقادی نقد حاضر استقبال می‌کند.

الف) معرفی کتاب

«استنباط حکم اخلاقی از سیره و عمل معصوم؛ دشواری‌های نظری و ملاحظات روش شناختی»، به همت حجت‌الاسلام محمد عالم زاده نوری و با نظارت حجت‌الاسلام عبدالهادی مسعودی و ارزیابی حجت‌الاسلام رضا اسلامی به رشتہ تحریر در آمده و توسط پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی در سال ۹۱ به چاپ رسیده است. چاپ دوم آن، یک سال بعد و در سال ۹۲ منتشر شده است. این کتاب مشتمل بر دو مقدمه از حجت‌الاسلام مهدی علیزاده و مؤلف محترم و دارای چهار فصل می‌باشد. در فصل اول به کلیات پرداخته شده و مشتمل بر شش گفتار که شامل ضرورت بحث، ماهیت بحث، مفاهیم پژوهش (تعريف فقه‌الاخلاق، اخلاق، تربیت اخلاقی و عمل معصوم) می‌باشد. بعلاوه به نکاتی پیرامون برخی مبانی کلامی در خصوص عصمت معصومان ﷺ و مسائل مرتبط با آنها و نیز به دشواری‌های استناد به سیره معصومان ﷺ اشاره شده است. فصل دوم به تأسی به عمل معصوم اختصاص داده شده و نویسنده به ادله لزوم یا حسن تأسی اشاره نموده است. در ادامه این فصل به شش مورد از اشکالات لزوم تأسی به سیره معصوم پرداخته شده است. مراد نویسنده از این بحث چنان‌که به آن تصريح نموده‌اند، ارائه ادلای است که عدم لزوم یا دست‌کم رفع ید از اطلاق ادله لزوم تأسی به عمل معصوم را اقتضا می‌کند. در فصل سوم به چالش‌های استنباط حکم اخلاقی از رفتار معصوم پرداخته شده است. در این فصل نه مورد از عواملی که برداشت ما از رفتار معصوم را دچار اشکال، تردید، تعجب یا تجدید نظر می‌کند در ضمن مثال‌ها و بیان نمونه‌هایی از سیره آنها معرفی شده است. فصل چهارم که به تعبیر نویسنده مهم‌ترین بحث بوده و فصول قبلی به عنوان تمهید برای آن است، به ارائه قواعد فهم عمل معصوم و حل چالش‌ها اختصاص داده شده است. نویسنده این قواعد را «فقه السیره» می‌نامد و اشاره می‌کند که کتاب او یک کتاب اصولی به شمار می‌آید. نویسنده معتقد است

در فهم و تفسیر رفتار معصوم باید قاعده مند عمل نمود و از پیش خود نمی‌توان هر احتمالی را درباره آن روا دانست؛ به همین جهت به ارائه این قواعد می‌پردازند تا برداشت از سیره را روشنمند سازند. قواعده‌ی که در این فصل بیان شده از این قرار است: بررسی سندی حدیث، بررسی مدلول آن، توجه به هیئت ترکیبی رفتار معصوم، مشاهده رفتارهای متنوع، مراجعه به سخنان معصوم، توجه به مقام عصمت و توجه به اختصاصی بودن رفتار و عدم امکان تأسی به آن.

(ب) محاسن

کتاب حاضر قدمی ارزشمند و فتح بابی ضروری در جهت هدفمند کردن استفاده از سیره معصومان عليهم السلام در حوزه اخلاق است که راه را برای پژوهش‌های روشنمند در سیره معصومان عليهم السلام باز نموده است. در این راه تلاش گستردۀ و تبع خوبی توسط نویسنده ارجمند و سایر همکاران او که در این کتاب هریک به نحوی سهیم بوده‌اند انجام شده است. به خوبی توجه مخاطب به دشواری‌های استفاده از سیره معصوم عليهم السلام و در نتیجه لزوم روشنمندی آن جلب شده است. ابعاد مختلفی از عمل معصوم از خلال نقل‌های متنوع و متکثر بیان شده و مورد مقایسه با رفتارهای دیگر معصوم عليهم السلام یا سایر معصومان قرار گرفته است و از این رهگذر چالش‌ها یا تناقضات ظاهری ترسیم شده است و در پی آن به دنبال ارائه قواعده‌ی جهت فهم این چالش‌ها یا تناقضات ظاهری برآمده است. در هر حال به صورت کلی، کار نویسنده در خورستایش و تقدیر است (ایده الله بنصره و توفیقه).

(ج) ملاحظات

در این قسمت به ارزیابی نقادانه این کتاب در دو قسمت عمده تحت عنوان اشکالات شکلی و ساختاری و نیز اشکالات محتوایی پرداخته می‌شود.

۱. اشکالات شکلی و ساختاری

کتاب از لحاظ طرح جلد، صفحه‌آرایی، نمایه اصطلاحات و آعلام وضعیت مطلوبی دارد. عنوان کتاب، استنباط حکم اخلاقی از سیره و عمل معصوم نام نهاده شده است و در ذیل این عنوان با فونت کوچک قید دشواری‌های نظری و ملاحظات روش‌شناختی درج شده است. در این رابطه چند نکته قابل ملاحظه است. اولاً قید سیره و عمل در کنار هم چه معنایی دارد؟ اگر مراد از سیره قول و فعل معصوم است، قید عمل چرا افزوده شده است؟ و اگر مراد از عمل معنای عام آن است چنان‌که خود نویسنده مدعی است مراد او از عمل معنای عام آن است که شامل رفتارهای ظاهری، سکوت، قول و

رفتارهای جوانحی است، (ص ۳۷) قید سیره چرا افزوده شده است؟ در بحث مفاهیم کتاب به تعریف سیره پرداخته نشده و صرفاً به تعریف عمل اشاره شده است. بعلاوه در اکثر مطالب کتاب به صورت علی‌البدل از یکی از الفاظ عمل یا سیره بهره گرفته شده است. این نکته خود متوجه این معنا است که عمل مترادف با سیره گرفته شده است؛ در این صورت یکی از این دو قید لغو می‌نماید و پرسش این است که این لغویت در عنوان کتاب چگونه قابل توجیه است؟

شاید - چنان‌که برخی محققان گفتند (نک: مطهری، ۱۳۶۷: ۴۷) - بتوان این‌گونه توجیه کرد که سیره چون بر وزن « فعله » از کلمه « سیر » است و وزن فعله دلالت بر نوع و هیئت عمل می‌کند، سیره بر سبک و روش عمل دلالت می‌کند؛ از این‌رو نقل رفتار به معنای نقل سیره نیست و در نتیجه « سیره »، قول و فعلی است که استمرار و تکرار در آن نهفته است؛ اما « عمل » به معنای عام آن، قول و فعلی را شامل می‌شود که استمراری در آن نهفته نیست بلکه شامل تک رفتار یا تک گفتار نیز می‌شود. این توجیه گرچه مورد نقد برخی محققان قرار گرفته است به صورتی که انحصار سیره در معنای مذکور را نپذیرفتند، (نک: حسینی‌زاده، ۱۳۹۱: ۹ / ۱ و ۱۰) اما به نظر می‌آید توجیه بیان شده قابل‌پذیرش است ولی در این صورت این اشکال بر نویسنده وارد است که چرا در بخش تعاریف مفاهیم به تعریف سیره و نیز بیان وجه تمایز آن با عمل پرداخته است. مهم‌تر آنکه عنوان کتاب با محتوای آن سنتیت کامل ندارد. انتظار اولیه از عنوان کتاب با آنچه در کتاب ملاحظه می‌شود متفاوت است. انتظار خواننده از عنوان کتاب یعنی « استنباط حکم اخلاقی از سیره و عمل معصوم » این است که با بحثی فنی و اصولی در حوزه اخلاق مواجه شود. چنان‌که خود مؤلف تصریح می‌کند کتاب او اصالتاً یک کتاب اصولی و فقه السیره به شمار می‌آید (ص ۱۶ و ۱۹۶) ولی عملاً آنچه در کتاب بیان شده، صرفاً بیان چند امر چالشی در تأسی به رفتار معصوم به عنوان مقدمات بحث قواعد فهم سیره و نیز بیان چند قاعده در فهم رفتار معصوم است که از این قواعد نیز در برخی موارد مانند بررسی سندی و بررسی دلالی مباحث تازه‌ای نیست. از این جهت به نظر می‌آید شایسته بود عنوان کتاب جستار یا درآمدی به استنباط حکم اخلاقی از سیره معصوم نام نهاده می‌شد.

باتوجه به آنکه علاوه بر مؤلف، پژوهش حاضر توسط چندین نفر از فضلای محترم در مراحل مختلف مورد دقت نظر ناظر، ارزیاب ویراستار، سرویراستار بوده است و نیز توسط پژوهشگاه وزین علوم و فرهنگ اسلامی به چاپ رسیده است، انتظار این است که لا اقل از حیث شکلی و ساختاری با کمترین اشکالات مواجه باشد؛ با این وجود هم دارای اشکالات شکلی و هم ساختاری قابل توجیه است. از جمله اشکالات شکلی اغلاط تایپی و عدم رعایت قواعد نگارشی است. مانند صفحه ۸۸ که

کلمه «رجحان» اشتباہ نگارش شده و نیز در همان صفحه کلمه «است» در پاورقی خط دوازدهم کاملاً زائد است و معنای مورد نظر را نارسا کرده است. همچنین در بسیاری از موارد در درج یا عدم درج علائم نگارشی اشکالاتی وجود دارد. در صفحه ۸۲ و نیز ۹۸ بی‌جهت در پایان عبارت سه نقطه قرارداده شده است؛ در صفحه ۸۹، قبل و بعد از ارجاع‌دهی نقطه درج شده است؛ در صفحه ۹۳ و ۱۳۷ درج دو نقطه از قلم افتاده است؛ در صفحه ۲۷۸ بی‌جهت انتهای عبارت در گیومه قرار داده شده است؛ در صفحه ۱۷ برخلاف رویه کتاب، نقطه بعد از ارجاع‌دهی و با فاصله زیاد درج شده است. موارد مشابه را بنگرید در صفحات ۹۸، ۱۰۱، ۲۶۲، ۲۷۷، ۲۸۹، ۲۹۳. آیات قرآن برخلاف رویه کتاب که همواره اعراب‌گذاری شده در برخی موارد بدون اعراب درج شده است مانند صفحه ۴۳ / ۹۸ / ۱۰۳ / ۱۱۵ / ۱۲۵ این اشکال در مورد روایات نیز به کثرت صادق است. به عنوان نمونه در صفحه ۶۳ روایت اول با اعراب و دو خط بعد روایت بعدی بدون اعراب‌گذاری درج شده است.

همچنین اثر در ارجاع‌دهی و رعایت اصول منبع‌دهی و امانت‌داری ناخواسته دارای اشکالاتی است. نویسنده مطلبی را از شخصی نقل قول نموده ولی هیچ ارجاعی به منبع نقل شده نداده است. مانند صفحه ۱۰۰ که ظاهراً ارجاع مستقیم به تفسیر المیزان است بدون ذکر منبع و نیز بدون رعایت شیوه صحیح درج نقل قول مستقیم. در صفحه ۹۴ نیز مطلب اولی نقل قول مستقیم شده است ولی هیچ ارجاعی به منبع نقل شده داده نشده است. در صفحه ۲۷۸ عبارتی در گیومه قرار داده شده است ولی منبعی برای آن ذکر نشده که البته با توجه به اینکه گیومه در یک طرف عبارت است، به نظر می‌آید درج نادرست علائم نگارشی است. برخی عبارات و تعبیر نیز در کتاب وجود دارد که چندان زیبندی یک اثر تخصصی در حوزه فقه السیره نیست، واژگانی مانند «اندرفواید»، (ص ۱۹۰) «اندرمضرات»، (همان) «گل بحث». (ص ۱۶) بعلاوه عبارات مبهم و ذو وجود که معلوم نیست مراد نویسنده از آنها چیست مانند شاکله شخصیتی، روحیات، (ص ۲۵۳) اختلافات سرشتی (ص ۲۶۳) در کتاب وجود دارد. گرچه معنای این واژه‌ها روشن است ولی جای طرح آنها عجیب می‌نماید. مؤلف ظاهراً شاکله شخصیتی را به معنای روحیات می‌داند درحالی که چندان روشن نمی‌شود مراد او از روحیات چیست. آیا صفات و ملکات را شامل می‌شود یا خیر؟ به علاوه آیا فرد در شکل دهی روحیات اختیار دارد یا خیر؟ از دیگر مواردی که چندان مناسب نیست و نیازی نیز به نقل برخی از آنها احساس نمی‌شود، نقل قول‌های مستقیم طولانی فراوان است که در برخی موارد از ۶ صفحه کامل نیز تجاوز کرده است. (ص ۲۵۵ تا ۲۶۲)

به لحاظ ساختاری کتاب دارای نظم منطقی نیست؛ یعنی چینش مطالب ناصحیح است. لااقل

اینکه مطابق هدف نویسنده نمی‌باشد. هدف نویسنده از ذکر نمونه‌های فراوان سیره، بیان ملموس در ارائه و طرح قواعدی است که استنباط یک حکم اخلاقی در سیره معصوم^{۱۹۲} را روشنمند می‌کند. چراکه بدون کاربست این قواعد نمی‌توان به سیره معصوم^{۱۹۳} استناد کرد و از آن بهره گرفت. در این باره می‌گوید «همان‌گونه که در تفسیر متون دینی باید قواعدی را به کار گرفت و نمی‌توان از پیش خود هر معنایی را برای یک سخن در نظر گرفت یا آن را تفسیر به رأی کرد، در فهم و تفسیر رفتار معصوم نیز باید قواعدی را به کار گرفت و از پیش خود نمی‌توان هر احتمالی را درباره آن روا دانست». (ص ۱۹۳) این نکته گرچه سخن شایسته و درستی است اما با توجه به چینشی که در دو فصل آخر کتاب وجود دارد عملاً این مسیر طی نمی‌شود. یعنی نویسنده عملاً بدون کاربرد قواعد و بدون طرح آنها به فهم سیره مبادرت ورزیده است.

در فصل آخر به بیان قواعد فهم و تفسیر رفتار معصوم پرداخته شده ولی پیش از آن یعنی در فصل سوم در هنگام بیان یک چالش یا یک تعارض ظاهری در سیره معصوم^{۱۹۴}، به تفسیر و فهم صحیح آن پرداخته شده و چالش موجود در سیره معصوم حل شده است؛ بدون آنکه از قواعدی استفاده شود که نویسنده معتقد است برای تفسیر و فهم رفتار معصوم به آنها نیازمندیم. در یک اثر اصولی قاعده‌تاً باید مراحل استنباط به درستی طی شود. بنابراین شایسته بود ابتدا قواعد تفسیر رفتار معصوم تبیین می‌شود و بعد به بیان چالش‌ها و تعارضات ظاهری پرداخته می‌شود و در نهایت با کاربست قواعد و تصریح به آنها راه حل‌ها ارائه می‌شود. شاید براین بیان این گونه خرد گرفته شود که هدف نویسنده نشان دادن ضرورت قواعد بوده است، به همین جهت پیش از طرح قواعد به بیان مصادیق تعارضات ظاهری در تفسیر معصومان^{۱۹۵} پرداخته است تا ضرورت کاربست قواعد را به خواننده تفهیم کند. در این صورت نیز شایسته بود در هنگام بیان چالش‌ها و پیش از بیان قواعد، رفتار معصوم تفسیر نشود و راه حل ارائه نگردد.

نکته دیگر آنکه به نظر می‌رسد در فصل سوم در برخی موارد برای تفسیر رفتار معصوم از قواعدی استفاده شده که در فصل چهارم تبیین و تدقیق نشده و هیچ اشاره‌ای به این موارد نشده است. به عنوان نمونه در برخی موارد برای تفسیر رفتار معصوم از فقراتی مانند اهم و مهم بودن، خروج موضوعی، خروج حکمی، مقتضیات زمان، مخصوص لبی بودن عقل قطعی برادله شرع، متابعت از عرف به مثابه قاعده اولیه استفاده شده است. (ص ۱۲۶، ۱۴۵، ۱۹۰ و ...) سوالی که در اینجا مطرح است این است که آیا این موارد جزو قواعد فهم رفتار معصوم نیست؟ اگر پاسخ مثبت است چرا در فصل چهارم سخنی از آنها به میان نیامده است در حالی که بدون توجه به آنها فهم رفتار معصوم

امکان پذیر نخواهد بود؟ اگر جزو قواعد فهم عمل معصوم نیست چرا جهت رفع تعارضات به کار گرفته شده است؟ اگر این موارد همان قواعدی است که در فصل چهارم با بیانی دیگر طرح شده چه ضرورتی برای این کار وجود داشته است؟ در هر حال برای نگارنده روش نیست جایگاه این موارد و نسبت آنها با آنچه به عنوان قواعد فهم رفتار معصوم نامیده شده است، چیست؟

مواردی از مشی نویسنده نیز در کتاب وجود دارد که برخلاف قواعد مطرح شده است. به نظر می‌رسد یک نوع تعارض در طرح مباحث از سوی نویسنده رخ داده است. مثلاً در مواردی که مدلول روایت ظن قوی درباره ضعیف بودن آن را ایجاد می‌کند و از منابع غیر اصیل نیز نقل شده است، حتی احتمال ضعف سند آن هم داده نشده است و با چشم پوشی از این نکته به بیان تحلیل‌هایی پرداخته شده است؛ در حالی که اندک توجهی به قاعده‌ای که نویسنده معتقد است اولین قدم در فهم و تفسیر رفتار معصوم است یعنی توجه به صحت نقل، اثبات و اعتبار آن، (ص ۲۰۰) نشده است و بی‌جهت بحث به درازا کشیده شده است.

همچنین شایسته بود گفتار پنجم فصل اول و نیز گفتار دوم فصل دوم در فصل سوم قرار گیرد چون این موارد ازجمله دشواری‌های استناد و تأسی به سیره است که در فصل سوم مورد توجه محقق بوده است و به آن به صورت مبسوط پرداخته شده است.

۲. اشکالات محتوایی

مصنف که اعتقاد دارد کتاب او یک کتاب اصولی محسوب می‌شود، در تتبیع و کثرت نمونه‌ها و مثال‌ها موفق عمل نموده است اما به نظر می‌رسد در ارائه بحث‌های حیاتی کتاب، به غایت شتابزده عمل نموده و حق مطلب را در بسیاری از موارد ادا ننموده است. این شتابزدگی که در هنگام ارائه یک تصویر روش از تعارض ظاهری در رفتار معصوم نمود دارد، به گونه‌ای متوجه این نکته است که نویسنده به دنبال این بوده است که به هر شکل ممکن چالشی را در رفتار معصوم ترسیم کند تا جایی که با چشم پوشی از ساده‌ترین دقت‌ها و یا نقل ناقص و تقطیع شده رفتار و گفتار معصوم دو روایت را معارض دانسته و آن را یک چالش می‌خواند و بعد به دنبال راه حل می‌گردد. در حالی که با نقل کامل و یا اندک دقی در همان دو نقل معلوم می‌شود اصلاً دو بیان تعارضی ندارند. شاید به این اشکال این گونه پاسخ داده شود که همین بیان که دو روایت تعارض ظاهری دارند و باید دقت شود تا تعارض آنها را برطرف شود هدف نویسنده است و نشان می‌دهد استفاده از سیره معصوم باید با دقت‌هایی همراه باشد. ولی باید توجه داشت که چالش یا تعارض به معنای نقل ناقص

رویداد نیست. برخی از این موارد به گونه‌ای است که آنچنان که باید نیازمند بحث اصولی نیست بلکه با برخی دقت‌ها مانند توجه به مفردات و ترجمه دقیق آنها یا نقل کامل رویداد تعارض طرح شده برطرف می‌شود.

یکم. نقل ناقص سیره

در یک نمونه، نویسنده در بیان مترادفات حدیث دقت کافی را مبذول نداشته تا ترجمه و فهم درستی از مفاهیم مندرج در روایت ارائه دهد بعلاوه سیره معموم را در حادثه بیان شده به صورت کامل نقل نمی‌کند و در نتیجه قول را با فعل معموم در تعارض می‌بیند. در صفحه ۷۷ برای بیان تعارض قول و فعل معموم این گونه بیان می‌شود که پیامبر اکرم ﷺ خود با خدیجه ازدواج کرده یا دستور به ازدواج صحابی فقیر با دختر یکی از اشراف مدینه را می‌دهد (فعل معموم) در حالی که در نقلی حضرت فرموده است با کفو خود ازدواج کنید؛ «انكِحُوا الْأَكْفَاءَ وَانكِحُوا فِيهِم». (قول معموم) در نتیجه ازدواج‌های خود حضرت یا آنچه به آن توصیه فرموده‌اند با این قول پیامبر یعنی شرط کفو بودن در تعارض‌اند.

این در حالی است که نویسنده در بحث مذکور «کفو» بودن را معنا نمی‌کند و می‌گوید تعارض بین قول و فعل است. برای نگارنده معلوم نشد این تعارض و چالش در چیست؟ مگر اینکه ابتدا ظاهر روایت را حمل برا این کنیم که مراد از کفو بودن زیبایی ظاهری یا ثروت و اعتبار اجتماعی دو طرف است، بعد با رفتار پیامبر در تعارض بدانیم و در نهایت فعل پیامبر را مفسر قول او بدانیم. این درحالی است که برای چنین حملی از ابتدا دلیلی وجود ندارد و یک نوع مصادره به مطلوب است. بعلاوه در همان روایتی که حضرت توصیه به ازدواج فرد فقیر با غنی (جوییر با ذلفا) می‌کنند که مؤلف آن را یک رفتار می‌داند! و به عنوان شاهد برای نشان دادن تعارض آن با قول پیامبر ذکر می‌کنند، خود پیامبر اکرم ﷺ مراد شان را از این توصیه بیان می‌دارند و خطاب به زیاد بن‌لبید پدر ذلفا دلیل چنین توصیه‌ای را این‌گونه تبیین می‌فرمایند که: «يَا زِيَادُ جَوَيْرٍ مُؤْمِنٌ وَالْمُؤْمِنُ كَفُوْلِ الْمُؤْمِنِهِ وَالْمُسْلِمُ كَفُوْلِ الْمُسْلِمِهِ فَرَوَجَهُ».^۱ همچنین روایات دیگری هم وجود دارد که کفویت را خود پیامبر اکرم ﷺ معنا کرده‌اند و در نتیجه اولاً در اینجا (بحث ازدواج جوییر و ذلفا) شاهد تفسیر قول به فعل نیستیم بلکه تفسیر فعل به قول است پس اگر تفسیری برای قولی از پیامبر اکرم ﷺ که در آن کفو بودن معنا نشده است «انكِحُوا الْأَكْفَاءَ وَانكِحُوا فِيهِم» نیاز باشد، قول دیگر پیامبر اکرم ﷺ در ماجراهی جوییر و

۱. نویسنده این قسمت روایت را در پاورقی ذکر کرده است.

نیز قول دیگر حضرت است که فرموده است مومنان کفو همدیگر هستند. مهم‌تر آن که جریان جوییر و ذلفا اگر روایت بدون تقطیع و کامل نقل می‌شد مطلب روشن بود و هیچ تعارض و چالشی در آن به نظر نمیرسید. بدیهی است اگر به این طریق به دنبال پیدا کردن تعارض یا چالش در سیره باشیم به سادگی می‌توان دهها و بلکه صدها مورد تعارض و تناقض پیدا کرد.

دوم. ستاپ زدگی

در بیان برخی مصادیق، چالشی در سیره معصومان علیه السلام روایاتی نقل شده که خلاف بذاشت عقلی است و ظاهرا نویسنده این مقدار از توجه را نیز روا ندانسته و معتقد است این موارد نیز یک چالش یا تناقض در رفتار معصوم است و باید راه حلی برای آن یافت و تنها راه حل آن ارائه قواعد است. درباره نگهداری آذوقه سالانه (ص ۸۱) نقل شده که پیامبر اکرم علیه السلام و برخی ائمه اطهار علیهم السلام قوت یک سال خود و خانواده خود را ذخیره می‌کردند و این روایات با روایاتی که فرموده‌اند برای فردای خود چیزی ذخیره نکنید در تعارض است در نتیجه باید به دنبال راه حل بود. سوالی که برای هرخواننده‌ای پدید می‌آید این است که آیا ذخیره قوت خود و خانواده برای یک سال خلاف انصاف و مرثوت نیست؟ بعلاوه عقلانی، موجه و منطقی است؟ همچنین برفرض منطقی و موجه باشد، آیا عقلاً امکان دارد؟ چگونه می‌شود فردی قوت یک سال یک کیلو را در یک روز تهیه کند و برای یک سال از آن استفاده کند؟ اگر این قوت را منحصر کنیم در گندم یا جو یا آرد و یک خانواده را ۵ نفر درنظر بگیریم و برای هر فرد در یک روز (با فرض اینکه فقط نان بخورد و هیچ طعام دیگری نخورد) یک یا دو نان در نظر بگیریم و وزن دو یا لاقل یک نان یک کیلو باشد، لازم می‌آید که امام علیه السلام در یک روز قریب ۲۰۰۰ کیلو گندم یا جو یا آرد خریداری کرده و آنها را ذخیره کرده باشند! این مقدار آذوقه در کجا امکان ذخیره دارد؟ و یا چگونه ممکن است در طول یک سال خراب نشود؟ چگونه مصنف چنین چیزی را می‌پذیرد؟ بعلاوه اینکه در وجه جمع این روایات حق را به جانب روایاتی که بیانگر ذخیره قوت یک ساله توسط امام دارند داده می‌شود و بیان می‌شود که ذخیره قوت یک ساله با دل‌بستگی به دنیا ملازمه یا منافاتی ندارد و روایات دسته دیگر توجیه می‌شوند. این درحالی است که متن روایات صراحة ندارند و دارای ابهام اند غیر از آنکه غالباً از منابعی مانند *دعائیم الاسلام*, *تحف العقول* و *العواقب* نقل شده. مراد ناقد این نیست که مصنف راه درستی برای رفع این تعارض ظاهری نپیموده است – گرچه وجه جمع بیان شده نادرست است چون هدف مصنف در فصل سوم صرفاً بیان چالش و تعارض است (هر چند به این هدف پایبند نبوده) – و به تعییر دیگر مراد نگارنده در اینجا این نیست که چرا به خانواده این روایات توجه نشده و بقیه روایات مورد بررسی قرار نگرفته و یا چرا به

سیره و سلوک امامان معصوم توجه نشده است؛ بلکه مراد این است که به نظر می‌رسد مصنف محترم بدون توجه به روایت نقل شده با شتاب زدگی به طرح بحث پرداخته که این شیوه زیبینده یک بحث اصولی نیست.

سوم. وجه جمع‌های نادرست

در برخی موارد وقتی به ارائه راه حل جهت رفع تعارضات بیان شده در سیره معصوم ﷺ پرداخته شده است، وجه جمع‌های ارائه شده است که چندان زیبینده نیست. صفحه ۸۱ که قبلاً اشاره شد یکی از این موارد است. همچنین در صفحه ۱۰۲ تعارضی در سیره امام صادق علیه السلام به این نحو بیان می‌شود که در روایتی حضرت به غلام خود فرموده است «یاچنین نکن یا تو را مانند درازگوش می‌زنم»؛ که این روایت را با احکام بدیهی عقل عملی در تعارض می‌بیند. آنگاه راه حل رفع این چالش این‌گونه بیان می‌شود که «ضرب الحمار در فرهنگ فارسی زمان ما تعبیری تند و غیر مؤدبانه است ولی در فرهنگ عربی آن زمان بدین شدت نمی‌باشد». گویا مصنف محترم عمل زشت با شدت کم را برای امام معصوم ﷺ جایز می‌شمارند که می‌گویند شدت زشتی این قول به شدت زشتی آن در فارسی نیست. توجه نشده است که صدور اندک زشتی در حد ترک اولی باز هم برای امام معصوم ﷺ قبیح است. شایسته تر این بود که با بیانی مستند و مستدل، عدم قبح استعمال چنین الفاظی تبیین می‌شد. نه اینکه عمل قبیح با شدت قبیح کمتر به امام معصوم ﷺ نسبت داده می‌شد.

در صفحه ۱۱۰ نیز نویسنده در بیان رفتار حضرت موسی علیه السلام با حضرت هارون علیه السلام که در آیه ۱۵۰ سوره اعراف ذکر شده، از عبارت نارسایی استفاده می‌کنند. ادعا شده رفتار آن حضرت ابداً از روی خشم نبوده. این در حالی است که در آیه جمله «غضبان اسفا» را نویسنده به معنای خشمگین و اندوهناک می‌دانند ولی در هنگام توحیه رفتار آن حضرت، آن را به معنای واکنش پرهیجان معنا می‌کنند! و معتقدند رفتار حضرت موسی علیه السلام از روی خشم نبوده است. یعنی آن حضرت خشمگین شده ولی خشم او از روی خشم نبوده است!

چهارم. انتساب فراموشی به پیامبر اکرم ﷺ

مصنف در بیان راه حل برخی رفتارهای به ظاهر چالشی معصوم ﷺ، گاهی سخنانی به زبان رانده که به‌هیچ‌وجه زیبینده نیست. در بحث مخالفت رفتار معصوم با ادله کلامی و باورهای اعتقادی، این گونه بیان می‌دارند که «گاهی عملکردی که در منابع دینی از معصوم نقل شده، با برخی باورهای اعتقادی سازگار نیست. این چالش غالباً در جانب اعتقاد به عصمت پدید می‌آید». (ص ۱۳۶) در ادامه اشاره

می‌کنند که برای برطرف کردن رفتارهایی از قبیل معصیت، فراموشی، غفلت و سهو که با ادله عقلی و نقلی عصمت در تعارض هستند اقدامی باید صورت گیرد. از جمله اقداماتی که مصنف قائل به آن می‌شود این است که باید تصویر خود را از مقام عصمت اصلاح کنیم چرا که تصویر ما از مقام عصمت گاهی مبالغه آمیز است! در نتیجه گاهی رفتارهایی از معصوم سر می‌زند که مقام عصمت او را مخدوش نمی‌کند. (ص ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸) در ادامه مصنف معتقد می‌شود مواردی مانند جلوگیری از فراموشی و تدبیر برای یاد آوری توسط معصوم از این قبیل است. به اعتقاد نویسنده فراموشی مقتضای طبع بشر است بنابراین برای معصوم هم ممکن است پیش بیايد به همین جهت معصوم علیه السلام برای جلوگیری از فراموشی اقداماتی انجام می‌داده است. از جمله این اقدامات درباره پیامبر، بستن نخ به انگشت خود یا قراردادن پیشانی خود در کف دست و دعا کردن بوده است تا چیزی را به یاد آورد! مصنف شاهد این موارد را با نقل روایتی از کتاب جعفریات بیان می‌دارند که وقتی پیامبر اکرم علیه السلام چیزی را فراموش می‌کرد، پیشانی خود را در کف دست قرار می‌داد (نه دست خود را در پیشانی!) و دعا می‌کرد که خداوند آنچه را فراموش کرده است به یاد او آورد. نیز روایت دیگری نقل می‌کند که پیامبر گاهی به میان یاران خود می‌آمد در حالی که نخی به انگشت خود بسته بود تا چیزی را به خاطر آورد. در ادامه می‌گوید این موارد به مقتضای طبع بشری و محدودیت‌های حیات عنصری که در معصوم و غیر معصوم مشترک است قابل فهم است. (ص ۱۴۱-۱۳۹) اگر این استدلال نویسنده که معتقد است مواردی که مقتضای طبع بشر است مخالف با عصمت نیست را که به طور عجیبی بر آن پافشاری نیز می‌کنند پذیریم، باید (لابد منه) خطأ و اشتباه را نیز به معصوم نسبت دهیم چرا که اشتباه یا خطأ نیز مقتضای طبع بشر و از جمله محدودیت‌های حیات عنصری است و ممکن است همه ابناء بشر مرتكب خطأ و اشتباه شوند.

به علاوه نویسنده محترم این سوال را جواب دهد که چگونه می‌توان به چنین پیامبری اعتماد کرد؟ فردی که خود در امور عادی زندگی اش دچار فراموشی می‌شود تا جایی که مجبور می‌شوند نخی به دست خود بینند تا امور عادی زندگی خود را با تذکر آن نخ به یاد آورد یا در موقع فراموشی پیشانی خود را در دستش می‌گیرد تا آنچه فراموش کرده به یاد آورد، چگونه این پیامبر قابل اعتماد است؟ چگونه انسان باید به چنین کسی در بیان حیاتی‌ترین امر خلقت یعنی اثبات دین و معارف الهی آن که تمام شئون زندگی انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهد اعتماد کند؟ در امور عادی زندگی چنین افرادی قابل اعتماد نیستند چه رسد به اموری که تمام حیات انسان را تحت تأثیر خود قرار می‌دهند. عیب است که نویسنده بر این مسئله پای فشاری می‌کنند و حتی احتمال ضعف این روایات را که از منابعی

مانند جعفریات و مکارم الاخلاق نقل کرده‌اند، روا نمی‌دانند. البته شاید مؤلف محترم در مقام یک متكلّم به نظریه پردازی پرداخته و برخلاف نظر مشهور عالمان شیعه قائل به سهوالنی هستند که در این صورت با توجه به توجیه بیان شده (اقتضایات طبع بشری) باید خطا و اشتباه را نیز به معصوم علیه السلام نسبت داد.

پنجم. ملاحظاتی پیرامون قواعد فهم عمل معصوم

فصل چهارم کتاب به طرح قواعد فهم عمل معصوم اختصاص داده شده است. در این باره نکات فراوانی قابل بیان است که از حوصله این نوشتار خارج است؛ در اینجا به چند نکته اشاره می‌شود که ارتباط وثیق با آنچه به عنوان قواعد مطرح شده است را دارد.

یکی از موارد اینست که رابطه طولی و عرضی قواعد با یکدیگر و نسبت آنها با هم مشخص نشده است به طوری که گاهی یک قاعده با قاعده دیگر همپوشی دارد به گونه‌ای که عملاً نمی‌توان آنها را دو قاعده محسوب نمود. گرچه با توجه به حیثی که برای هر کدام لحاظ شده نکات مفیدی تذکر داده شده است اما اینکه آنها را یک قاعده در عرض بقیه بدنیم امکان پذیر نیست. اگر هم امکان پذیر باشد وجه این مهم بیان نشده و تبیینی ارائه نشده است و ابهاماتی را از این جهت به دنبال آورده است. قاعده سومی که مطرح می‌شود توجه به برنامه کلان و هیئت ترکیبی رفتارهای معصوم است. نویسنده در این باره می‌گوید:

«مهمنترین قاعده در درک عمل معصوم این است که تصویر ما از عمل معصوم کامل شود. اگر یک تک رفتار را پیش رو بگذاریم و از سایر افعال او چشم بپوشیم، در فهم آن تک رفتار هم موفق نخواهیم شد. برای تأسی به معصوم، باید برنامه کامل رفتاری او را ببینیم ... یک زوایه دیگر از این بحث، نظر به فعل و ترک در رفتار معصوم است. رفتار معصوم هم شامل فعل‌ها و هم شامل ترک‌هایی است». (ص ۲۰۹) در ادامه روایتی از پیامبر اکرم صلوات الله عليه و آله و سلم نقل می‌شود و در ذیل آن مطرح می‌گردد که پیامبر اکرم صلوات الله عليه و آله و سلم به مسلمانان خاطر نشان نموده همانطور که تهجد و نماز شب مردمی بینید، خوابیدن واستراحت مرا هم لحظات کنید. همچنین بیان می‌شود «در فهم سیره نباید جزئی نگری، حجاب نگاه کلی شود ... هر رفتاری با زمینه خود مرتبط است و در یک الگوی کلان معنا می‌شود». (ص ۲۱۲ و ۲۱۳) «در مواجهه با هر رفتاری که از معصوم نقل شده، در مرحله اول متضاد آن را هم تصور کنیم و بررسی کنیم که آیا عمل متضاد نیز از معصوم صادر شده است یا نه؟ (همان) در اینجا مراد نویسنده این است که به دست آوردن تصویر جامع از عمل معصوم ضروری است.

در ادامه، (ص ۲۱۸) قاعده چهارم با این عنوان مطرح می‌شود: «مشاهده رفتارهای متنوع». که در توضیح آن تصریح می‌شود «برای فهم کامل عمل معصومان، شناخت تفاوت رفتارهای آنان در

شرایط مشابه بسیار لازم است. «به تعبیر دیگر مشاهده رفتارهای متنوع، امکان درک عمیق‌تر را فراهم می‌آورد و گزینه‌ها و جایگزین‌ها را بیشتر می‌نمایاند». (همان) «بر این اساس تفاوت عمل معصومان نه تنها یک چالش نیست بلکه قرینه‌ای گویا برای فهم آن است؛ تنوع رفتارها ما را با پشت برده و فلسفه اعمال آشناتر می‌سازد». (همان)

چنانکه از عبارت‌های این دو قاعده می‌توان نتیجه گرفت مقصود هر دو در نهایت یک چیز است و آن اینکه برای فهم عمل معصوم باید از مشاهده تک رفتارها پرهیز نمود بلکه رفتارهای متنوع و متکثر او را ملاحظه نمود تا به هیئت حاکم و برنامه کلان آن دست یافت. اگر بتوان تفاوتی قائل شد شاید تنها تفاوت این باشد که قاعده اول کلیتی را بیان می‌کند که برای کسب آن حتماً نیاز به قاعده دوم داریم. یعنی برای فهم برنامه کلان و هیئت ترکیبی رفتارهای معصوم (قاعده سوم) مشاهده رفتارهای متنوع (قاعده چهارم) ضروری است که در این صورت نیازی به طرح مورد چهارم به عنوان قاعده‌ای مستقل وجود ندارد.

در بحث اسباب تفاوت رفتار معصومان^{۲۵۳} مطالبی نقل شده که به نظر می‌آید جای تأمل و بررسی مجدد دارد. یکی از عوامل اختلاف رفتار معصومان^{۲۵۴}، تفاوت روحیات آنها دانسته شده است. در این‌باره اشاره شده که منشأ پیدایش رفتارهای خاص یک امام، روحیات و شاکله شخصیتی آن معصوم^{۲۵۵} است. یعنی تفاوت در نحوه رفتار و عمل آنها به این موضوع باز می‌گردد. (ص ۲۵۳)

در ادامه مؤلف به چند نمونه از اختلافات در رفتارها اشاره نموده و توجه به آنها را گوش زد می‌کند. از جمله اختلاف ائمه در تعدد همسران و نیز تعدد فرزندان، اختلاف در اهل بکا بودن و نبودن، نفرین و عدم نفرین امت توسط پیامبرانشان بعد از اتمام حجت بر آنها، ازدواج نکردن برخی پیامبران و کثیر ازدواج برخی دیگر. (ص ۲۵۳ و ۲۵۴) که در این خصوص چند نکته قابل ذکر است:

اول اینکه ابهامات زیادی در این بحث وجود دارد. مثلاً معلوم نیست مراد نویسنده از روحیات و ویژگی‌های فردی فرد یا شاکله شخصیتی که بیان می‌دارد چیست؟ و اینکه آیا نویسنده معتقد است شاکله شخصیتی یا ویژگی‌های شخصیتی معصوم، حاصلی جز تربیت دارد؟ آیا نویسنده معتقد است تفاوت‌های روان‌شناختی که حاصل تربیت نیست در هر فرد وجود دارد که این تفاوت‌ها عامل اختلاف در رفتار است؟ اگر این احتمال مورد نظر نویسنده باشد که به نظر می‌آید همین طور است، در این صورت چگونه می‌توان رفتار حاصل از روحیات فردی را از رفتار حاصل از تکلیف و عمل به وظیفه یا به تعبیر دیگر رفتار اخلاقی را از رفتار غیر اخلاقی (خارج از حوزه اخلاق) در سیره یک معصوم تشخیص داد؟ نویسنده در جای دیگری این تفاوت را به صفات شخصیتی هم نسبت می‌دهد (ص ۲۵۵)

نکته دیگر اینکه به چه ملاک و معیاری و به چه مستندی نویسنده معتقد می‌شود امامان معصوم علیهم السلام اختلاف در روحیات دارند به گونه‌ای که برخی رفتارهای آنها حاصل همین روحیات است؟ بعهلاو آنکه مثال‌ها و نمونه‌هایی که مؤلف در این بحث ارائه می‌کنند و نیز تصریحاتی که دارند - چنانکه در صفحات ۲۲۲ و ۲۵۳ اشاره می‌کنند که ممکن است رفتاری خاص به جهت روحیات خاص صادر شده باشد - متوجه این معنا است که مصنف اختلاف در روحیات را عامل اختلاف در رفتارها به صورت مطلق می‌دانند؛ اعم از آنکه رفتاری شخصی باشد یا ناظر به مواجهه با مردم در مسائل مرتبط با هدایت آنها. نتیجه روش این است که صدور برخی رفتارها از معصومین علیهم السلام نه از سر تکلیف الهی، بلکه به جهت میل و علاقه فردی آنها بوده است. به عبارت دیگر این ادعا نشان می‌دهد لائق برخی از رفتارهای معصوم علیهم السلام در مواجهه با مردم و نحوه مدیریت و اعمال ولایت، نه از سر وظیفه دینی و حق بودن آن رفتار بلکه حاصل ویژگی‌های روحی و شاکله شخصیتی او بوده است. به نظر می‌آید این ادعا باطل بوده و حتی تأسی به سیره آنها را نیز با چالش اساسی مواجه می‌کند.

نویسنده در بیانی طولانی و بیش از شش صفحه (ص ۲۶۲ تا ۲۵۵) نقل مستقیمی از استاد محمد حسین حسینی تهرانی در جهت تأیید ادعای خود بیان می‌کند و در انتهای این نقل می‌گوید: «بنابراین نمی‌توان عبارت «کلنا واحد من نور واحد» را دلیل بر تشابه روحیات و رفتارها دانست». این در حالی است که آنچه در نقل بیان شده، هیچ دلالتی بر مطلب نویسنده ندارد؛ چرا که آنچه مورد تأکید استاد تهرانی در این متن است بیان ویژگی‌ها و تفاوت‌های جسمی اهل بیت علیهم السلام است. تفاوت در ویژگی‌های جسمی ارتباطی به تفاوت در رفتار یا تفاوت در روحیات ندارد. یعنی نمی‌توان از تفاوت معصومان در صفات جسمی، تفاوت آنها در رفتار یا روحیات را نتیجه گرفت. بعلاوه در سطور انتهایی متن مورد استناد، درباره تفاوت لحن و مضمون ادعیه صادره از حضرت امام سجاد علیهم السلام در مقایسه با امیرالمؤمنین علیهم السلام نویسنده متذکر این نکته می‌شوند که معنای این تفاوت نه آن است که امام سجاد علیهم السلام قادر بر متنی مشابه ادعیه حضرت علی علیهم السلام نبودند بلکه اقتضای حال حضرت آن گونه بوده است که این نوع دعا کنند چنانکه اقتضای احوال امیرالمؤمنین علیهم السلام درحال انشای دعا متفاوت بوده است؛ پس احتمال دارد که از علی علیهم السلام در مدینه در زمان حیات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت زهرا علیهم السلام هنگامی که در حائط بنی النجار (بستان بنی نجار) بودند هم مانند صحیفه سجادیه ادعیه‌ای صادر شده باشد ولی کسی برای ما حکایت نکرده است (ص ۲۶۱) این بیان در تضاد با آنچه که نویسنده ادعای آن را دارد است نه مؤید آن. یعنی گویای این حقیقت است که حسب تفاوت شرایط محیطی و حوادث و نه تفاوت در ویژگی‌های فردی، مضامین ادعیه معصومان مختلف صادر شده است و

در صورتی که هر کدام در شرایط مشابه دیگری می‌بود همان نوع ادعیه معصوم دیگر را تقریر می‌نمود. در بیانی دیگر در همین بحث می‌گویند: «به تناسب موقعیت و شرایط حیات، صفات متفاوت در آنها ظهر بیشتری دارد». (ص ۲۶۲) اگر این نکته را پذیریم باید نتیجه بگیریم که روحیات آنها مشابه است اما حسب شرایط برخی رفتارهای متفاوت از آئمه^۱ بروز پیدا می‌کند.

بر فرض که پذیرفته شود آئمه اطهار^۱ روحیات مختلف و متفاوتی داشته‌اند اما آیا این سبب می‌شود این روحیات در رفتارهای آنها بروز داشته باشد به صورتی که دو رفتار متضاد از دو امام بروز پیدا کند، صرفاً به جهت آنکه شاکله شخصیتی آن دو متفاوت بوده است؟ البته بیان نویسنده در این بحث نارسا است و عبارات دو پهلو و بیانات متعارض و تنشیش در عبارات مشاهده می‌شود. در یک جا از عبارت تفاوت «روحیات شخصی» (ص ۲۵۳) استفاده می‌کنند که معلوم نیست مراد چیست. وظایف این عبارت را متراffد تفاوت «شاکله شخصیتی» (همان) می‌دانند، و در جای دیگری سخن از تفاوت در «صفات» (ص ۲۵۵) به میان می‌آورند.

یکی از علل تفاوت‌های روحیات معصومان^۱ اختلافات سرشتی و ژنتیک و نیز شرایط محیط رشد آنها ذکر می‌شود. (ص ۲۶۳) مؤلف در جهت مستند کردن دیدگاه خود، دو روایت در پاورقی ذکر کرده و اشاره می‌کنند که همان‌گونه که این موارد (ژنتیک و محیط) بر غیر معصوم اثر دارد، چه بسا در تشکیل شخصیت معصوم نیز به صورت طبیعی اثر داشته باشد. (همان) در این باره ذکر دو نکته قابل توجه است. اولاً تلقی به قبول کردن این ادعا – یعنی پذیرش نقش وراثت و محیط تربیتی در ایجاد اختلافات روحی و خلقتی – مؤید آنچه مورد نظر نویسنده است نمی‌باشد بلکه اجمالاً می‌تواند رد مدعای نویسنده – لاقل در مورد چهارده معصوم^۱ و خصوصاً پنج تن آل عبا – باشد. چون امامان معصوم^۱ از یک نسل هستند. پدر و مادر حسین^۱ امیرالمؤمنین^۱ و حضرت زهرا^۱ می‌باشند و سایر معصومان رابطه پدر و فرزندی دارند. همچنین هر امام در دامان پدر خود رشد یافته و تربیت شده است و در نتیجه اگر وراثت و محیط اثر گذار باشند شاید بتوان ادعا کرد امامان معصوم^۱ در روحیات و صفات مشترک هستند و اختلافی از این جهت ندارند.

ثانیاً در جای خود روشن شده است که روایات مورد استناد مؤلف دلالت بر مقصود او ندارند چرا که نگاهی تک گزاره‌ای و ناقص به بحث نقش وراثت در روحیات و خلقتی شده است که بررسی آن مجال دیگری می‌طلبید.^۱ اجمالاً اینکه آنچه از آیات و روایات و نیز پژوهش‌های تجربی دانشمندان به دست می‌آید این است که وراثت در برخی خصوصات فرد مثل ویژگی‌های جسمی، هوش و حافظه

۱. در این رابطه مراجعه شود به: شهریاری و همکاران، ۱۳۹۸: ۳۳ - ۲۳.

نقش پر رنگی دارد ولی درباره نقش آن در روحیات و خلقيات و صفات شخصيتي فرد تنها عاملی زمينه ساز در کنار ساير عوامل است. اگر وراحت در خلقيات و ملکات روحی و اخلاقي نقشی داشته باشد اين نقش بهمعنای ايجاد خلقيات جديدي که در نهاد فرد نیست، نمي تواند باشد و صرفاً از جهت شدت و ضعف بر روحیات اثرگذار است. به تعبير ديگر وراحت صرفا در تقويت يا تضعيف برحى وبيژگی های روحی نقش دارد. (صبحا يزدي، ١٣٩١: ٢١٩)

ششم. اشكالات موردي

برخى ملاحظات جزئى و موردى نيز وجود دارد که به نظر مى آيد طرح آنها شايسته بازنگري و دقت نظر بيشتر است.

در بحث مفاهيم يكى از مفاهيمى که تعريف مى شود تربیت اخلاقي است که به نظر مى آيد اصلا جزو مفاهيم پژوهش نیست و زائد است و هیچ اشاره‌ای نيز به علت ذکر آن نشده است. نويسنده که خود معتقد است تربیت اخلاقي غير از اخلاق است، معلوم نیست چرا در اين كتاب به تعريف تربیت اخلاقي پرداخته است.

در تعريف مفاهيم بعد از آنکه به تعريف عمل معصوم اشاره مى شود بيانی حدود ۱۰ سطر درباره امكان الگو گيري از افعال خداوند مطرح مى شود که معلوم نیست اين بيان چه ارتباطی به تعريف مفهوم سيره و حتى کل محتواي كتاب دارد و در كجا مورد استفاده قرار گرفته است.

برخلاف آنچه در صفحه ۱۴۰ و ۱۴۱ ادعا مى شود که اقتضائيات بشرى و محدوديت‌های حيات عنصرى بين معصوم^۱ و ساير افراد مشترك است، در صفحه ۳۰۲ تصریح مى شود نعمت اوليه‌اي که نصیب معصومان^۲ شده است در برخى موارد مانند توان و ظرفیت روحی نسبت به ساير افراد بشر بيشتر است. چگونه است که فراموشی را مى توان به پیامبر نسبت داد به اين استدلال که از اقتضائيات همه ابنای بشر است و اين موارد مشترك‌اند بين همه انسان‌ها و استثنائي در کار نیست، ولی توان و ظرفیت از اين قاعده استثناء شده است؟ چه وجهی برای چنین استثنای وجود دارد؟ آيا شايسته‌تر نبود عصمت از فراموشی نيز جزو همین استثنائيات شمرده مى شد تا به پیامبر اکرم^{علیه السلام} چنین نسبت ناراويي داده نشود؟

مؤلف از يك سو در نقد برخى روایات مى گويد اين روایت در هیچ يك از مصادر اصلی و اولی یافت نشد (ص ۸۶) از سوی ديگر در بسیاری از موارد از مصادر بسیار ضعیفتر و دست چند مانند كتاب جعفریات^۱ روایاتی نقل مى کند و حسب آن نقل، به ارائه يك بحث اصولی مى پردازد. چگونه

۱. كتاب جعفریات مورد اعتماد شیعه نیست. در این كتاب روایاتی که مطابق مذاق مذهب اهل سنت است نقل شده است. مرحوم نجفی در جواهر مى گوید: كتاب مذکور بنابرآنچه بزرگان نقل کرده‌اند از منابع معتبر نیست و هیچ کس برصحبت آن حکم نکرده است. (نجفی، ۱۳۹۳: ۱ / ۳۹۸)

است که در جایی که ظن قوی وجود دارد براینکه روایت مورد استناد مؤلف سند معتبری ندارد و چالش بیان شده یا وجه جمع بیان شده فاقد اعتبار است کمترین احتمالی درباره ضعف سند روایت روا ندارد، ولی در مواردی که به مذاق نویسنده است (ص ۲۳۸ و ۲۶۲) و راه حل ارائه شده او در مخالفت با روایات است، بررسی سندی روا است؟ در یک مورد دیگر برای اثبات تفاوت معصومان ﷺ در روحیات به نقل یک خواب می‌پردازند. نویسنده می‌گوید «همچنین براساس یک روایت غیر معتبر! شاید بتوان اختلاف ائمه در شفاعت حواج را شاهدی بر اختلاف روحیات آنان گرفت». (ص ۲۶۴) در ادامه مؤلف به نقل مبسوط این نقل ضعیف (خواب) در حدود یک صفحه می‌پردازند. برای نگارنده معلوم نیست این تناقض آشکار در یک کتاب اصولی چگونه قابل توجیه است؟

نتیجه

کتاب استنباط حکم اخلاقی از سیره و عمل معصوم دارای محاسن درخور تقدیری است. همین نکته که نویسنده پرونده بحثی را گشوده که سال‌ها مغفول مانده و باید سال‌ها پیش از این گشوده می‌شد، اقدام او را درخور ستایش کرده است. همچنین مطالعه دقیق کتاب نشان می‌دهد نویسنده در بیان مصاديق و نمونه‌هایی از رفتارهای معصومان ﷺ، صرف نظر از خدشهای سندی، موفق عمل نموده به طوری که خواننده را بسیار مجنوب و گاها غرق در حیرت می‌نماید. با این وجود به نظر نگارنده نویسنده در این کتاب دچار خطاهای شده است که طرح و واکاوی آنها سبب استوار برداشتن قدم‌های دیگر پژوهشگران در این خصوص خواهد شد. از جمله اشکالات عمدۀ کتاب، گذشته از اشکالات شکلی و ویرایشی، اشکالات ساختاری است به نحوی که چیش مطالب کتاب چندان صواب نیست. بعلاوه از لحاظ محتوایی نیز ملاحظات فراوانی در کتاب دیده می‌شود که عمدۀ آنها نسبت دادن فراموشی به پیامبر اکرم، شتابزدگی و عدم دقت نظرهای لازم در ارائه چالش‌ها یا راه حل‌ها، نقل روایات ضعیف، استفاده از منابع ضعیف و نقص در قواعد ارائه شده را می‌توان برشمرد.

منابع و مأخذ

۱. حسینیزاده، سید علی، ۱۳۹۱، سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ، ج ۱، چ ۱۱، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۲. شهریاری، روح الله و نجفی، حسن ۱۳۹۸، «تحلیل حدود عاملیت صفات و راثتی در تربیت اخلاقی از منظر روایات»، معرفت، سال بیست و هشتم، ش ۱، پایی ۲۵۶، فروردین، ص ۲۳ - ۳۳.

۳. عالمزاده نوری، محمد، ۱۳۹۲، استنباط حکم اخلاقی از سیره و عمل معصوم؛ دشواری‌های نظری و ملاحظات روش‌شناختی، چ ۲، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۴. مصباح‌یزدی، محمد تقی، ۱۳۹۱، جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، تهران، بین‌الملل.
۵. مطهری، مرتضی، ۱۳۶۷، سیری در سیره نبوی، تهران، صدر.
۶. نجفی، محمد‌حسن بن باقر، ۱۳۹۳، جواهر الكلام فی شرح شرائع الإسلام، محقق دباغ حیدر، چ ۲، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

